



## وحید موسائیان کارگردان گلچهره در مصاحبه با صنم محبوب از فیلمش می‌گوید

با دیدن خاموشی دریا نمی‌توان توانایی کارگردانش را ندید، اما این توانایی چند سال طول کشید تا دوباره خود را نشان دهد. «وحید موسائیان» تنهایی باد، خانه روشن، سرزمین گمشده و گویشواره را با فراز و فرودهایی پشت سر گذاشت تا به گلچهره رسید. به نظر می‌رسد بعد از گلچهره، موسائیان اگر فیلم بهتری از آن نسازد در سینمای ایران فراموش می‌شود اما اگر هوشمند باشد و قدر تجربیاتش را بدانند در آینده‌ای نه چندان دور او را در رده بهترین فیلمسازان کشورمان خواهیم دید. بعضی از صحنه‌های فیلم گلچهره مانند صحنه‌هایی که در خیابان‌های کابل می‌گذرد یا استفاده از نابازیگرها، فیلم‌های نئورئالیسم را به یاد می‌آورد. چقدر این مسئله هدفدار بوده و به خاطر دل‌بستگی شما به نئورئالیسم اتفاق افتاده است؟

من از سینمای مستند می‌آیم و مدت‌ها در این حیطة به فیلمسازی پرداخته‌ام. بیان واقعیت از شاخصه‌های نئورئالیسم و دغدغه‌های همیشگی‌ام بوده است. در این فیلم هم تمام سعی‌مان بازسازی یک فضای مستند بود که سعی کردیم با تلفیقی از طراحی صحنه، گریم، بازیگرهای حرفه‌ای و نابازیگران افغان فضایی نئورئالیسم را به وجود بیاوریم.

آیا برای استفاده از شیوه‌های نئورئالیسم از نمونه‌های ایرانی آن نیز کمک گرفتید و آیا اصلاً فکر می‌کنید این شیوه در سینمای ایران جایگاهی دارد؟

تعریفی که از سینمای نئورئالیسم شده است در سینمای ایران هم وجود دارد. چه در سینمای قبل از انقلاب توسط چند کارگردان پیشرو و چه در سینمای بعد از انقلاب. نمونه بارز آن کارهای آقای کیارستمی است که در فیلم‌هایش از عناصر واقعی که در جاهای خودشان هستند بدون هیچ دخل و تصرفی استفاده کرده است. اصولاً کسانی که از سینمای مستند به سمت سینمای داستانی آمده‌اند با شیوه‌های نئورئالیسم آشنا هستند و شاید به دلیل قرابت‌های سینمای مستند با نئورئالیسم به این شیوه دل‌بستگی بیشتری دارند. البته باید بگویم به دنبال سبک خاصی در فیلم نبودم و این شاخصه‌ها که به نظر شما پررنگ می‌آید شاید به دلیل وجود چارچوب و ریتم درونی من است که به‌طور ناخودآگاه در ساخت فیلم اثر گذاشته است. تکرار می‌کنم بیان واقعیت همواره از دغدغه‌های من بوده است.

سینمای کیارستمی را مثال زدید. سبک فیلمسازی او بر کار شما تأثیرگذار بوده است؟

سینمای کیارستمی قطعاً روی نسل بچه‌های سینمای کوتاه و مستند تأثیرات زیادی داشته است و من در تجربیاتم از سینمای ایشان الهام گرفته‌ام اما در فیلم گلچهره به‌طور مشخص از ایشان تأثیری نگرفته‌ام و سعی کرده‌ام از مؤلفه‌های خودم در این فیلم استفاده کنم.

با توجه به اینکه داستان فیلم گلچهره درباره ویرانی و بازسازی ساختمان یک سینما است و با توجه به نمونه‌های دیگری که در این رابطه وجود دارد چقدر ذات سینما در داستان شما به عنوان یک کاراکتر، شخصیت‌پردازی شده است؟ آیا این بهانه‌ای برای تعریف کردن قصه فیلم نیست؟

شخصیت اصلی فیلم من خود سینمای گلچهره است. این سینمای گلچهره است که قربانی می‌دهد و تمامی شخصیت‌های فیلم در طول داستان برای بقای آن تلاش می‌کنند و کل داستان فیلم حول محور این سینما که نماد فرهنگ و هنر آن جامعه است، شکل گرفته است. آدم‌ها در طول فیلم می‌میرند یا به اسارت برده می‌شوند اما در نهایت آنچه برای من اهمیت داشت سکانس آخر فیلم بود که سینمای

گلچهره بازگشایی شد. مسئله پابرجا ماندن سینمای گلچهره مسئله اصلی در فیلم بود. «گلچهره» مخاطب آشنا به سینما را به یاد فیلم «سینما پارادیزو» می‌اندازد. آیا در ساخت این فیلم نیز الهام گرفته‌اید؟

افراد بسیاری به وجود شباهت‌هایی میان فیلم من و این فیلم اشاره داشته‌اند که من نیز آن را انکار نمی‌کنم. از خوشبختی من این است که فیلم مرا با سینما پارادیزو مقایسه کنند. دلیل این شباهت داستان هر دو فیلم است که در مورد خود سینماست و سینما در هر دو فیلم شخصیت دارد، اما رویکرد فیلم من با «سینما پارادیزو» به کلی متفاوت است. گلچهره از فرهنگ بسته و ضدپهنی سخن می‌گوید که سینما را نمی‌تواند تحمل کند اما داستان سینما پارادیزو به روابط آدم‌ها و دلبستگی‌هایشان اشاره دارد در حالی که به تصویر کشیدن فضای بسته و ضدپهنی آن برهه از تاریخ افغانستان و تلاش برخی آدم‌ها برای بقای سینما بسیار مهمتر از خود آدم‌ها و روابطشان در طول داستان بوده است.

در طول فیلم اشاره زیادی به فیلم «شطرنج باز»، «ساتیا جیت رای» شده است و حتی یک سکانس از این فیلم هم به نمایش در می‌آید. چرا شطرنج باز؟

من به این فیلم دلبستگی شخصی خاصی دارم و یکی از دلایل اشاره به این فیلم هم به خاطر همین موضوع است اما دلیل دیگر این اشاره شخصیت خود اشرف‌خان و سفرهای متعددی که به هندوستان بود. اشرف‌خان به سینمای هند و ایران علاقه دارد. حس کردم که اگر بخواهم یک فیلم ساخت سینمای هند را در میان ده فیلم شاخص اشرف‌خان و سینمای گلچهره قرار بدهم، این فیلم باید شطرنج باز باشد. ضمن اینکه داستان فیلم شطرنج باز با تاریخ آن برهه افغانستان شباهت‌هایی دارد. داستان آن فیلم نیز به حمله خارجی‌ها و جنگ داخلی در هندوستان می‌پردازد.

گفته‌اید قصه گلچهره از واقعیت‌های تاریخی که در افغانستان اتفاق افتاده نشأت گرفته است. چقدر از داستان فیلم واقعی است؟

فیلمخانه ملی افغانستان که ناپدید می‌شود داستانش واقعی است و حتی از روی موضوع فیلم‌های مستند هم ساخته شده است. در آن زمان افرادی مجبور شدند فیلم‌ها را از دسترس طالبان پنهان کنند. من براساس داستان فیلمخانه ملی افغانستان، گلچهره را ساخته‌ام. اما شخصیت‌های فیلم و داستان‌های فرعی آن ساخته و پرداخته خودم هستند. شخصیت اشرف‌خان کاملاً توسط خودم خلق شده است. هر چند قطعاً شخصیت‌هایی شبیه اشرف‌خان در تاریخ افغانستان وجود داشته‌اند که در مورد هنر و فرهنگ دغدغه داشته باشند.

برای ساخت این فیلم از منابعی برای شناخت تاریخ اجتماعی-سیاسی افغانستان بهره گرفته‌اید؟ قطعاً برای ساخت هر فیلمی باید مطالعه‌ای درباره فضای اجتماعی که فیلم در آن ساخته می‌شود صورت گیرد چه برسد به این فیلم که در مورد یک برهه از تاریخ سیاسی-اجتماعی و فرهنگی یک کشور دیگر است. مطالعه تاریخ سیاسی-اجتماعی افغانستان بسیار وقتگیر بود و این مطالعه‌ها چه در طراحی صحنه و چه در چیدمان آکسسوار و... تأثیر بسیار زیادی بر ما گذاشت که بدون این مطالعه‌ها ساخت بسیاری از صحنه‌ها برایمان امکانپذیر نبود.

از مهمترین کتاب‌هایی که به عنوان منابع مطالعه‌ای از آنها در ساخت فیلم گلچهره استفاده کردید چه آثاری بود؟

به کتاب‌های خالد حسینی بوی‌ژه رمان «بادبادک‌باز» علاقه زیادی دارم. بخصوص دوست داشتم فضایی که وی در رمان‌هایشان تصویر کرده را در فیلم‌هایم انعکاس دهم. همچنین برای درک آن فضا شعرهای بسیاری از شاعران افغان را مطالعه کردم.